

معرفی کتاب «بازی شیطان» Devil's Game

مرتضی محیط

رابرت درایفوس "Dreyfuss Robert" نویسنده کتاب مدت ۱۵ سال است که به عنوان خبرنگار پژوهشگر دست اندرکار تحقیق و نوشتن مقالات تفصیلی درباره رویدادهای سیاسی، اقتصادی و مسائل مربوط به امنیت ملی آمریکا است. سال ۲۰۰۱ توسط مجله بررسی خبرنگاری دانشگاه کلمبیا به عنوان خبرنگار پژوهشگر برجسته انتخاب شد. مقالات او درباره نقش نفت در حمله آمریکا به عراق برنده جایزه اول Censored Project در سال ۲۰۰۳ شد. رابرت درایفوس در برنامه های تلویزیونی پرشماری شرکت داشته و در روزنامه ها و مجلات معتبر و ترقی خواه متعددی مقاله نوشته است.

کار این نویسنده در سالهای بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحقیق و بررسی و نوشتن مقالات پرشماری درباره حمله آمریکا به عراق و افشای اشخاصی چون احمد چلبی و نهادهای پنهانی مانند اداره طرحهای ویژه پنتاگون و برنامه محافظه کاران نو برای خاورمیانه، جاسوسی های اقتصادی سازمان سیا، پیمانکاریهای صدها میلیارد دلاری پنتاگون با کارخانه های اسلحه سازی و غیره بوده است. نویسنده انگیزه خود در نوشتن کتاب را چنین خلاصه میکند: "پر کردن حلقه های مفقوده در میان میلیونها جمله ای که درباره اسلام سیاسی و سیاستهای ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر نوشته شده."

به قول او: "هدف کتاب پاسخ دادن به این سؤال است که: "چگونه شد به این مخمصه دچار شدیم؟"

در ادامه پاسخ به پرسش بالا میخوانیم:

"در این کتاب قصد دارم به بخشی از این سؤال پاسخ دهم که چرا دولت آمریکا و بسیاری از متحدینش به مدت بیش از ۵۰ سال "جناح راست اسلامی" را به عنوان شرکایی مطلوب در جنگ سرد برای خود انتخاب کردند. برخورد من در این کتاب به صورت یک مورخ نیست بلکه به عنوان یک خبرنگار است. بخش وسیعی از کتاب بر پایه مصاحبه های طولانی با شمار زیادی از ماموران با سابقه وزارت خارجه، سازمان سیا، پنتاگون و رهبران بخش خصوصی است که در بسیاری از رویدادهای نیم قرن اخیر شرکت فعال داشته اند. . . تقریباً همه ی افرادی که با آنها مصاحبه کرده ام مطالبشان علنی و مستند و همه ی وقایع مندرج در کتاب همراه با ذکر منابع موثق است."

"این کتاب لااقل به برخی از پرسشهای آنانی که از پشتیبانی دولت آمریکا از رژیم کنونی حاکم بر عراق که زیر رهبری راست افراطی مذهبی و اصول گرایان شیعه طرفدار آیت الله های ایرانی است تعجب میکنند، پاسخ میدهد. برای آنهایی که دلواپس افتادن کشورهای چینی، مصر، سوریه، الجزایر، پاکستان و دیگر کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوبی زیر سیطره اسلام سیاسی هستند لااقل برخی از دلایل این پدیده توضیح داده میشود. . ."

در ادامه میخوانیم:

"امروز به سادگی صحبت از "جدال تمدنها" میشود. اما در این کتاب نشان داده میشود که از چند دهه قبل از یازده سپتامبر متعصب ترین و کار کشته ترین فعالان سازمان های اصول گرای اسلامی بویژه جناح افراطی آن اکثر به دو دلیل به عنوان متحدین دولت های انگلیس و آمریکا مورد استقبال قرار می گرفتند: اول آنکه ضد کمونیست هایی سرسخت و بیرحم بودند. دوم آنکه مخالف ملی گرایان غیرمذهبی (سکولار) مانند جمال عبدالناصر در مصر و دکتر مصدق در ایران بودند.

رابرت درایفوس سپس با ساده دلی شگفت انگیزی مینویسد:

"در سالهای دهه ی ۱۹۵۰، ایالات متحده فرصت آن را داشت که با ملی گرایان کنار آید و بسیاری از سیاستمداران آمریکا هم در واقع چنین پیشنهاد میکردند. اما سرانجام ملی گرایان جهان سوم برای شرکت در مبارزه علیه شوروی به عنوان افراد و نیروهای غیرقابل اعتماد کنار گذاشته شدند. در عوض به سالهای پایانی دهه ی ۱۹۵۰ که میرسیم ایالات متحده جای آنکه دست اتحاد به سوی نیروهای ترقی خواه غیرمذهبی (سکولار) در خاورمیانه و کشورهای عربی دراز کند متحد نیروهای ارتجاعی اسلام گرای عربستان گردید و در نتیجه دولت آمریکا به جای دوستی با جمال عبدالناصر عهد اتحاد با خاندان سعودی بست."

(نقل از سایت اینترنتی رابرت درایفوس Robertdreyfuss.com)

رابرت درایفوس با وجود آنکه خود، تاریخ همکاری هینت های حاکمه انگلیس و آمریکا با اسلام سیاسی را از اواخر قرن ۱۹ تا به امروز به دقت میشکافد و دلایل واقعی چنین همکاری را (مبارزه با نیروهای ملی و چپ) به روشنی توضیح میدهد، اما از سیاست آمریکا در کمک به این عناصر و نیروهای مرتجع و دست راستی به عنوان "اشتباه" یاد کرده و مینویسد:

"اشتباه دوم که در کتاب آشکار میشود این است که در دهه ی ۱۹۵۰، در اوج جنگ سرد و مبارزه بر سر کنترل خاورمیانه، ایالات متحده از رشد سریع دست راستی های اسلامی در این منطقه از مصر گرفته تا افغانستان پشتیبانی کرد. در مصر، انورسادات به اخوان المسلمین دوباره اجازه فعالیت آزادانه داد. ایالات متحده، اسرائیل و اردن از جنگ اخوان المسلمین علیه دولت سوریه حمایت کردند. افزون بر آن برای نخستین بار، کتاب این واقعیت را افشا میکند که دولت اسرائیل به احمد یاسین و اخوان المسلمین در کرانه غربی و نوار غزه کمک کرد تا گروه حماس را به وجود آورد."

نویسنده سپس در مورد "اشتباه" دیگر دولت آمریکا مینویسد:

"دولت آمریکا از جهادگران اسلامی در افغانستان حمایت کرد. این نوع پشتیبانی از مدتها پیش از دخالت شوروی در افغانستان در سال ۱۹۷۹ آغاز شده بود و ریشه های آن برمیگردد به فعالیتهای مخفیانه سازمان سیا از دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در افغانستان. رشد اسلام گرایان دست راستی در افغانستان منجر به جنگ داخلی در آن کشور و در سالهای دهه ی ۱۹۸۰ و روی کار آمدن طالبان و آغاز فعالیت اسامه بن لادن برای به وجود آوردن القاعده گردید." (همانجا)

رابرت درایفوس در دنباله توضیح خود درباره انگیزه نوشتن کتاب مطلب جالبی را مطرح میکند و مینویسد:

"آیا دست راستی های اسلامی بدون پشتیبانی دولت آمریکا میتوانند وجود داشته باشند؟"

و در پاسخ مینویسد:

"البته میتوانند وجود داشته باشند. این کتاب برای طرفداران تنوری توطئه نوشته نشده. اما تردیدی نمیتوان داشت که اگر ایالات متحده در طول جنگ سرد راه دیگری (جز حمایت همه جانبه از دست راستی های اسلامی) برمیکزید خطر این نیرو بسیار کمتر از آنچه میبود که شاهدش هستیم."

به دنبال برشمردن این "اشتباهات" دولت آمریکا، رابرت درایفوس طبیعتا مثل يك شهروند خیرخواه و ساده دل آمریکایی به نصیحت دولت آمریکا پرداخته و برای علاج این "اشتباهات" راهبردی، راهکارهایی را به آنها توصیه میکند:

"بیرون کشیدن نیروهایش از عراق؛ کاهش چشمگیر نیروهای نظامی اش در خاورمیانه، آسیای مرکزی و خلیج فارس؛ هموار کردن راه برای ایجاد دولت مستقل فلسطین و کوشش در کاهش تشنج در کشورهای مسلمان از فیلیپین گرفته تا اندونزی و سودان."

ملاحظه میکنیم که حتی یکی از خبرنگاران هوشمند، صادق و واقع بین آمریکایی که کوشش دارد در خارج از گردونه و دستگاههای ارتباط جمعی متعلق به انحصارات عظیم فراملیتی باقی بماند و برای حفظ استقلال فکری خود از بسیاری مزایای مادی بگذرد، به دلیل پایین بودن آگاهی اش از ریشه های اقتصاد سیاسی عملکردهای هینت حاکمه آمریکا و بی

اطلاعي از قوانین انباشت سرمایه - که چیزی جز رابطه سلطه و تابعیت را بر نمی تابد - کل این فعالیت‌های بغایت مخرب، نابودگر و ارتجاعی را به عنوان "اشتباه" تلقی کرده و بر این تصور است که "نصیحت" به چنین هیئت حاکمه ای کارساز است.

در مقاله ای زیر عنوان "جنگ سرد، جنگجویان مقدس" که قرار است در شماره ژانویه - فوریه مجله مادرچونز به چاپ رسد، رابرت درایفوس ارتباط تنگاتنگ اسلام سیاسی دست راستی - بویژه اخوان المسلمین - با دولت آمریکا را برملا ساخته و پذیرایی رسمی پرزیدنت آیزنهاور از سعید رضانی رهبر اخوان المسلمین در کاخ سفید را تشریح میکند. این ملاقات در چهارچوب کنفرانس پراهمیتی صورت میگیرد که از سوی وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا در سپتامبر ۱۹۵۳ در دانشگاه پرینستون ترتیب داده شده بود و چندین نفر از نظریه پردازان بلندپایه و استادان دانشگاه‌های آمریکا و مستشرقین آمریکایی، انگلیسی و کانادایی و غیره به علاوه رهبران گروه‌های دست راستی اسلامی از کشورهای مسلمان در آن شرکت داشتند تا درباره اهمیت اسلام سیاسی و نقش آن در مبارزه با کمونیسم به بحث و گفت و گو پردازند. طبق سند سری که اکنون بیرون آمده، هدف از تشکیل این کنفرانس این طور توضیح داده میشود:

"در ظاهر این طور وانمود میشود که کنفرانس صرفاً کوششی برای بالا بردن معلومات ما درباره اسلام است. این تظاهر دقیقاً آن چیزی است که مورد نظر ماست. اما هدف واقعی عبارت از دور هم گرد آوردن افراد بانفوذی است که میتوانند دیدگاه اسلامی را در زمینه های آموزش، علوم، حقوق، فلسفه و بنابر این ناگزیر در زمینه سیاست فرمول بندی کنند. .. از میان نتایج مختلفی که از این گردهمایی میتوان انتظار داشت عبارت از تحرك بخشیدن و سمت و سو دادن به جنبش نوزایی اسلام در درون خود اسلامی است." (نقل از سایت اینترنتی رابرت درایفوس)

نویسنده در این مقاله اظهار تعجب میکند که دولت آمریکا چگونه از رهبران چنین گروه‌های مخفی، خشونت گرا، و تروریستی میخواهد برای تجدید حیات اسلام حمایت کند و در پاسخ به سؤال خود مینویسد:

"چنین دیدگاه و عملکردی خصلت اساسی سیاست ایالات متحده در آن زمان بود چرا که هر کسی ضد کمونیست بود، متحد ایالات متحده تلقی میشد."

و سپس اضافه میکند که در مصاحبه با دهها نفر از ماموران قدیمی و عالیرتبه سازمان سیا که در زمان جنگ سرد فعال بوده اند، همه بدون استثنا و به عنوان يك اصل پذیرفته شده اذعان کرده اند که از اسلام به عنوان سدی در برابر گسترش شوروی و ایدئولوژی مارکسیستی در میان توده مردم استفاده شده است.

برای ما مردم ایران، کتاب از آن جهت اهمیت دارد که شاید برای نخستین بار از زبان ماموران عالیرتبه سازمان سیا، وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا ارتباطات گسترده میان بخشی از روحانیت شیعه با دستگاه‌های امنیتی آمریکا و انگلیس در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق و نقش این روحانیون در کودتای ۲۸ مرداد و برانداختن دولت دکتر مصدق و نیز جریان سلسله حوادثی را می شنویم که زیر نظر دستگاه‌های امنیتی آمریکا اتفاق افتاده و منجر به سوار شدن روحانیت دست راستی بر موج انقلاب ۱۳۵۷ و قدرت گیری خمینی و اطرافیانش گردید.

لازم به تذکر است که در سال‌های اخیر به دلیل بالا گرفتن اختلاف میان سازمان سیا از يك سو و پنتاگون و کاخ سفید از سوی دیگر شماری از ماموران قدیمی و بازنشسته سازمان سیا حاضر به افشاگری گوشه هایی از فعالیت خود شده اند و از این رو خبرنگاران پژوهشگری چون رابرت درایفوس از این موقعیت استفاده کرده و اسراری را بر ملا ساخته اند.

در سطور بالا هدف از نوشتن کتاب را از زبان نویسنده نقل کردم. در زیر فرازهایی از کتاب را که مربوط به تاریخ پنجاه و چند سال اخیر کشورمان بوده است میآورم.

رابرت بیر (R.Baer) مامور قدیمی و عالیرتبه سازمان سیا در کتاب خود زیر عنوان "هم خوابگی با شیطان" مینویسد:

"در پشت همه ی این رویدادها راز حقیر و کثیفی در واشنگتن وجود داشت و آن اینکه کاخ سفید به اخوان المسلمین به عنوان متحدی پنهانی نگاه میکرد؛ به صورت سلاحی علیه کمونیسم. این عملیات پنهانی از سالهای دهه ی ۱۹۵۰ با برادران دالس آغاز شد - آن دالس در سازمان سیا و جان فوستر دالس در وزارت خارجه - آن هم هنگامی که بر کمک مالی عربستان سعودی به اخوان المسلمین علیه عبدالناصر صحه گذاشتند.

از دیدگاه واشنگتن جمال عبدالناصر يك کمونیست بود. از نظر آنان او صنایع بزرگ مصر و از جمله کانال سوئز را ملی خواهد کرد. منطق جنگ سرد، واشنگتن را به این نتیجه رسانده بود که: اگر الله قبول کند که به نفع ما بجنگد چه بهتر. اگر الله تصمیم بگیرد که قتل سیاسی مجاز خواهد بود، چه بهتر - به شرطی که در حضور افراد با فرهنگ در مورد آن صحبتی نشود." (صفحه ۱۰۲ کتاب)

در ایفوس در دنباله نقل قول بالا مینویسد :

"در حالی که دولت آمریکا و انگلیس با آتش بازی میکردند و آدمکشانی از میان اخوان المسلمین علیه ناصر بسیج میشد، شواهد نشان میدهد که اخوان المسلمین در حال همکاری با گروه تروریستی اسلامی در ایران به نام فداییان اسلام بود. بنیانگذار فداییان اسلام آیت الهی بود که در همکاری مستقیم با سازمان سیا درصدد برانداختن دکتر مصدق بود. برنارد لونیس مامور سابق انتلیجنت سرویس انگلیس و مستشرق کنونی آمریکایی اشاره میکند که تصمیم اخوان المسلمین به مخالفت رویارو با عبدالناصر در رابطه با پیوند این سازمان با فداییان اسلام بود." (همانجا)

به عبارت دیگر فداییان اسلام و رهبر آن آیت الله کاشانی نه تنها در برانداختن دکتر مصدق نقش داشتند بلکه درصدد از میان بردن جمال عبدالناصر هم بودند.

رابرت در ایفوس بر این عقیده است که هم مصدق و هم ناصر در ابتدای روی کار آمدن، تا حدودی از حمایت دولت آمریکا برخوردار بودند، اما دولت آیزنهاور با این نظر موافق نبود و عقیده داشت که: "یا با ما هستید - یعنی به ما پایگاه نظامی دهید، به پیمانهای نظامی ما می پیوندید، دروازه های کشور خود را به روی انحصارات ما باز میکنید و به آنها امتیازات لازم را میدهید - وگرنه علیه ما هستید." (صفحه ۱۰۸) در ادامه میخوانیم:

"درست همان گروههای اسلامی دست راستی که سیا در سال ۱۹۵۳ برای برانداختن دکتر مصدق به آنها کمک مالی کرد در سال ۱۹۷۹ شاه را برانداختند." (صفحه ۱۰۹)

در صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵ کتاب گوشه هایی از مصاحبه نویسنده را با اولین مامور سازمان سیا به نام جان والر J.Waller میخوانیم:

"فردی که مسنولیت عملیات مخفی سازمان سیا در ایران میان سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ را اداره میکرد جان والر بود."

جان والر در میان عشایر قشقایی، بختیاری و کرد کار میکرد، در عین حال که جاسوسان سابق آلمان را برای سازمان سیا استخدام میکرد. او به نویسنده میگوید:

کاشانی مهمترین رهبر مذهبی بود و از این رو با او روابط نزدیکی برقرار کردم. سپس با لبخند ادامه میدهد:

"چهره آیت الله را با گچ رنگی نقاشی کردم. او ابتدا مدتی جلو من نشست، اما بقیه نقاشی را از روی عکس او تمام کردم." والر تایید میکند که آیت الله مامور سیا نشد. اما بلافاصله ادامه میدهد: "ما آیت الله ها را مامور مستقیم خود نمی کنیم."

نویسنده از والر میپرسد: آیا سازمان سیا مستقیماً به کاشانی پول داد؟ او در جواب میگوید: "بله".

و ادامه میدهد: "پولها هم برای خود کاشانی و هم عوامل او بود. پول برای ارتباط گیری، پخش اعلامیه و جزوه و غیره در بخش جنوبی شهر تهران."

به دنبال آن رابرت درایفوس توطئه های پشت پرده برای برانداختن دکتر مصدق را توضیح میدهد، (صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷) و به شکل گیری فکری آیت الله خمینی در سالهای دهه ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ اشاره کرده و مینویسد:

"او بنا به سائقه ی فکری اش به سوی کاشانی و نواب صفوی و فداییان اسلام گرایش داشت و از طرفداران روحانی محافظه کار آیت الله بروجردي نیز بود . . . کاشانی در این هنگام مرشد خمینی بود و آیت الله از دستور کاشانی در مخالفت با مصدق و موافقت با برگشتن شاه تبعیت کرد." (صفحه ۱۱۹)

فصل نهم کتاب مربوط به انقلاب ۷۹-۱۹۷۸ ایران و دخالت فعال دولت آمریکا در آن - لافل از اوایل سال ۱۹۷۷ یعنی دو سال قبل از پیروزی انقلاب است. در این فصل بویژه نقش دو مهره پراهمیت در فراهم آوردن مقدمات انتقال قدرت از شاه به آیت الله خمینی آشکار میشود: یکی ریچارد کاتوم مامور کهنه کار سازمان سیا و دیگری ابراهیم یزدی. در صفحه ۲۳۴ کتاب میخوانیم:

"ریچارد کاتوم از ماموران امنیتی دولت آمریکا بود که ادعا داشت "شیوه تفکر شیعی" را درک میکند. او در اوایل دهه ی ۱۹۵۰ عضو گروه عملیات مخفی سازمان سیا در ایران بود . . . کاتوم در ۱۹۵۸ استاد دانشگاه پیتزبورگ شد، اما در سازمان سیا و عملیات مخفی آن باقی ماند و رابطه ی خود را در دهه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با مخالفان شاه - چه شخصیت‌های مذهبی و چه ملی - حفظ کرد. او بویژه با دو نفر که در سال ۱۹۷۸ در دوران تبعید خمینی در پاریس از نزدیک ترین مشاورین او بودند رابطه ی بسیار نزدیک داشت: یکی ابراهیم یزدی و دیگری صادق قطب زاده.

این دو (یزدی و قطب زاده) سالها یا به آمریکا مسافرت کرده یا در آنجا زندگی کرده بودند و هر دو با اخوان المسلمین همکاری نزدیک داشتند. ابراهیم یزدی در این رابطه (رابطه با اخوان المسلمین) انجمن های اسلامی را بنا نهاد."

در ادامه میخوانیم:

"ریچارد کاتوم هنگامی که به عنوان مامور سیا در ایران کار میکرد، اول بار ابراهیم یزدی را در اواسط دهه ی ۱۹۵۰ در ایران ملاقات کرده و با او دوستی نزدیکی برقرار کرد. یزدی در سالهای دهه ی ۱۹۶۰ میان ایران، پاریس و ایالات متحده رفت و آمد میکرد و با قطب زاده و فعالان مذهبی ایرانی طرفدار آیت الله خمینی کار میکرد."

درایفوس در ادامه مینویسد:

"در اوایل سال ۱۹۷۸، در تلگراف های سری که از ایران به وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا میرسید اسم ریچارد کاتوم دوباره ظاهر میشود. جان استمپل مامور سفارت آمریکا در ایران با محمد توکلی رهبر جنبش طرفداران خمینی ملاقات میکند. محمد توکلی از او میپرسد آیا پروفیسور ریچارد کاتوم را می شناسید؟ و از او میخواهد که اسم او را با ریچارد کاتوم چک کند."

در اینجا نویسنده نکته پراهمیتی را برملا میکند و مینویسد:

"چند هفته قبل استمپل با توکلی و بازرگان رهبر نهضت آزادی ملاقات میکند و توکلی - آشکارا با اشاره به ریچارد کاتوم - به طور عجیبی از استمپل میپرسد که آیا دولت کارتر "کانال جداگانه ای" بیرون از کانال وزارت خارجه در سفارتخانه دارد؟" (صفحات ۲۳۴ و ۲۳۵ کتاب)

محمد توکلی سپس به استمپل میگوید:

"نهضت آزادی در زمانی که ریچارد کاتوم مامور وزارت خارجه بود اطلاعات فراوانی در اختیار او گذاشته است و به دادن این اطلاعات ادامه داده است . . . ریچارد کاتوم به رفت و برگشت خود میان تهران و پاریس ادامه میدهد و در پاریس با آیت الله خمینی و ابراهیم یزدی و قطب زاده ملاقات میکند." (صفحه ۲۳۵)

چارلز ناس (C.Naas) مامور سفارت آمریکا در ژوئن ۱۹۷۸ به هنری پرشت مسنول میز ایران در وزارت امور خارجه مینویسد: "برای ما بسیار جالب است که ریچارد کاتوم، همانطور که چند نفر از ما فکر میکردیم هنوز رابطه اصلی [نهضت آزادی] با آمریکا است و خود آنان (توکلی) حاضر به تایید این مطلب است." (همانجا)

به دسامبر ۱۹۷۸ که میرسیم و انقلاب در آستانه پیروزی است، تلگراف سری وزارت خارجه نشان میدهد که ریچارد کاتوم به طور مخفی به تهران آمده است . . . اما در این موقع کاتوم کوشش میکرد میان یزدی، قطب زاده و دیگر یاران خمینی از طریق خارج از کانال وزارت خارجه به طور علنی با مقامات واشنگتن رابطه برقرار کند. (همانجا)

پرشت به نویسنده کتاب میگوید:

"در اواخر سال ۱۹۷۸ کاتوم به من خبر داد که ابراهیم یزدی به واشنگتن میآید و باید با او ملاقات کنیم . . . سرانجام مقامات وزارت خارجه باب مذاکره با انقلابیون از جمله یزدی و داماد او شهریار روحانی را باز کردند . . . ملاقات ها در پاریس ادامه یافت و ریچارد کاتوم در تهران ماموران سفارت آمریکا را به آیت الله بهشتی نماینده رسمی آیت الله خمینی معرفی کرد. ایرانی ها (بهشتی و یزدی) به مقامات سفارت اطمینان دادند که آیت الله خمینی - هیچ بلندپروازی سیاسی ندارد و دولت آمریکا نباید از او واهمه داشته باشد." (صفحه ۲۳۷)

در سال ۱۹۷۹، در هفته های اول پیروزی انقلاب دو نفر از ماموران عالیرتبه سازمان سیا - رابرت ایمز (R.Ames) و جورج کیو (G.Cave) به ایران مسافرت میکنند. ایمز رئیس بخش خاورمیانه سازمان سیا لافل یک بار با آیت الله بهشتی ملاقات میکند. دیگر ماموران سیا با یزدی و عباس امیرانتظام و دیگر مقامات روحانی ایرانی ملاقات میکنند و یک سیستم رد و بدل اطلاعات بویژه در مورد عراق میان آن دو (ایرانی و آمریکا) برقرار گردید. (صفحه ۲۳۹)

مقامات ایرانی از همان ابتدا از ماموران سیا میخواستند که اطلاعات مهم و دقیقی درباره عراق در اختیار آنها گذاشته شود. بروس لینگن جانشین سفیر آمریکا در این رابطه به رابرت درایفوس میگوید:

"ما نسبت به عراق نگران بودیم. روابط میان عراق و ایران به پایین ترین سطح رسیده بود و خمینی نفرت شدیدی از صدام حسین داشت و میخواست انقلاب خود را به عراق صادر کند. عراق مطمئناً از هدفهای عمده او بود. به یاد میآورم که من همه اطلاعات درباره عراق را به مقامات ایرانی دادم: درباره ظرفیت نظامی عراق، استقرار نیروهای نظامی آن کشور و هدفهای نظامی آن." (صفحات ۲۳۹ و ۲۴۰)

کتاب علاوه بر روشن کردن ریشه های جنگ ایران و عراق به روشن شدن نکته دیگری نیز کمک میکند و آن هم اختلاف میان برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر و سایر و نس وزیر خارجه آمریکاست. برژینسکی ابتدا درصدد کودتای نظامی برای حفظ شاه بود، اما سیر حوادث در مدت کوتاهی نظر او را تغییر میدهد و به فکر استفاده از رژیم تازه به قدرت رسیده برای "کمر بند سبز" در برابر شوروی میافتد. هنری پرشت به نویسنده کتاب در این رابطه میگوید:

"یک بار هال ساندرز (معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه) برای دیداری به کاخ سفید میرود. وقتی از آنجا برگشت به من گفت: "خوشحال خواهی شد اگر به تو بگویم که ما درصدد هستیم روابط جدیدی با ایران برقرار کنیم." نظریه مطرح شده این بود که ما میتوانیم از نیروهای اسلامی علیه شوروی استفاده کنیم. تنوری این بود که یک کمر بند بحران را وجود دارد بنابر این یک کمر بند اسلامی میتواند علیه شوروی بسیج شود. این دیدگاه از آن برژینسکی بود."

به گفته ریچارد کاتوم بر افتادن شاه از نظر برژینسکی یک فاجعه بود. در ابتدا برژینسکی خواهان یک پینوشه در ایران بود.

"اما وقتی این مسئله صورت نگرفت درصدد برقراری اتحاد با نیروهای اسلامی در حال ظهور و از جمله جمهوری اسلامی افتاد. هدف برژینسکی به هیچ رو وجود ثبات در منطقه نبود. هدف او ایجاد اتحاد همه جاتبه ای علیه شوروی در منطقه بود که آن را کمر بند یا "قوس بحران را" مینامید. به تابستان ۱۹۷۹ که میرسیم برژینسکی به صداقت ضد کمونیستی خمینی اطمینان پیدا کرد." (صفحه ۲۴۱)